

قرآن و گویا

تنها معیار در تفسیر



در گفت و گو

با آیت الله دکتر محمد صادقی تهرانی

بخش نخست

نشستن در محضر عالمان و هم سخنی با آنان و استفاده از تجربیات گرانبهای آنان، بسیار مغتنم و بیادماندنی و گاه شور آفرین است، به ویژه عالمانی که همراهی و همدلی با قرآن گرامی را از دوران نوجوانی و جوانی فراروی خود داشته اند و لحظه ای از این انس غفلت نکرده اند و همواره کوشیده اند نماد علمی و عملی آیات قرآن باشند.

آیت الله دکتر محمد صادقی تهرانی - از عالمان و دین باوران معاصر، که سالیانی است در کنج تنهایی و عزلت به پژوهش ها و نوآوری های خود در زمینه قرآن و معارف آن پرداخته اند - از جمله کسانی است که هم صحبتی با آن بزرگوار، سختی را از تن انسان بیرون می کند و روح تلاش و پرکاری به آدمی می بخشد.

سخنان این عالم استاد دیده و انس و الفت آن بزرگوار با قرآن کریم، انسان را به یاد سخن گهربار امام سجاد علیه السلام می اندازد که فرمود: اگر همه مردم که ما بین مشرق و مغرب هستند، بمیرند، من از تنهایی هراس نکنم، مادامی که قرآن با من باشد. (کافی، ۶۰۲/۲)

بیت

سال هشتم
شماره ۳۰

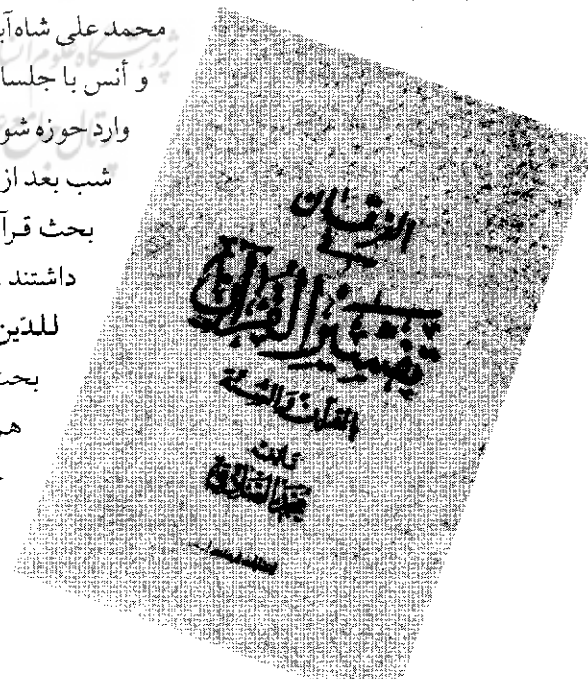
۹۶

آری این عالم بزرگوار و مفسر سخت کوش قرآن که در زمان معاصر به تفسیری بدیع از جهت محتوا و سبک دست زده است و «الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنّة» را ابداع کرده است، از هر دری که با او سخن می‌گویی، به قرآن ختم می‌شود. در این نشست طولانی که چندین جلسه مصاحبت و همدلی یاران بینات را به همراه داشت تقریباً به تمام زوایای زندگی علمی و اندیشه‌های قرآنی ایشان پرداخته شده، که در چندین بخش از نظر شما خوانندگان گرامی می‌گذرد. امید آنکه تجربیات عالمان و مفسران، گامی در راه شناخت قرآن کریم و عمل به این کتاب بزرگ الهی باشد. ان شاء الله.

بینات: حضرت آیت‌الله صادقی، ضمن تشکر از فرصتی که در اختیار ما نهادید، در ابتدا از زندگی علمی و اساتید حضرت عالی آغاز می‌کنیم.

آیت‌الله صادقی: بسم الله الرحمن الرحیم «وما اوتیتم من العلم الاّ قليلاً» (اسراء، ۸۵/۱۷) و از کل علم جز اندکی داده نشدید. لکن این «قلیلاً» فی قلیل، در جنب علم مطلق الهی می‌تواند علمی قرین به عصمت یا علم معصومانه باشد. من من هیچم، ولی با پیوندی هرچه بیشتر با قرآن، قطره‌ای پیوست با اقیانوس بی‌کرانم.

به هر حال آغاز تحصیلات حوزوی این بنده در حدود سنه‌ی ۱۳۱۸ بوده و سنه‌ی ۱۳۲۰ وارد قم شدم، در دو، سه سال قبل از ورود به قم با مرحوم آیت‌الله العظمی آقای آشیخ محمد علی شاه‌آبادی - استاد امام‌رحمهما الله - مأنوس شدم و آنس با جلسات معارف و تفسیر ایشان موجب شد که وارد حوزه شوم. یادم هست که هفته‌ای سه شب یا چهار شب بعد از نماز مغرب و عشا ایشان بر مبنای آیاتی، بحث قرآنی، فلسفی، عرفانی و بحث‌های دیگر داشتند. از جمله در آیه‌ی فطرت: «فاقم وجهک للذین حنیفا» (روم، ۳۰/۳۰)، حدود یکسال بحث کردند، که بیشتر نظرات ایشان را هنوز هم قبول دارم، گرچه بعضی از نظراتشان را خدشه دارم، همچنین در آیه‌ی امانت: «انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض والجبال» (احزاب، ۷۲/۳۳) حدود یکسال



بحث کردند.

در آیهی «ذر»: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» (اعراف، ۱۷۲/۷) نیز حدود یکسال بحث کردند. تمام این بحثها به قدری عمیق، دقیق، روحانی، معنوی و متحول کننده بود که در همان سنین، تحولی عظیم یافتیم، گرچه من شاعر نبودم و شاعر هم نیستم، ولی نظرم هست که چند بیت شعر معرفتی در همان حدود سن چهارده، پانزده سالگی در ضمن نوشته های معرفتی گفتم:

دیگر به جهان غصه نمی داشتمی	گرچشم خدای بین همی داشتمی
لذت به جز او هیچ نپنداشتمی	گر بود مرا معرفتی برجانان
در آنچه در او وقع نگذاشتمی	لذات جهان یکسره زلت دیدم
باید که نبینی دگری هیچ دمی	خواهی که ترا دیده، ندیده بیند

در مجموع، دو، سه سال جلسات منزل و مسجد ایشان را مرتب پیگیری می کردم و مباحث ایشان را می نوشتم و گاهی به خودشان ارائه می دادم، که موجب تعجب ایشان می گردید. در این بین در درس مرحوم آقای میرزا مهدی آشتیانی - که استاد بزرگ فلسفه شریک بود - در مدرسه سپهسالار قدیم (مطهری جدید) و نیز در جلسات معارف مرحوم حاج شیخ احمد آشتیانی - عموی ایشان - شرکت می کردم، و از جمله در جلسات درس عرفان مرحوم محمد فیض همدانی در تهران، و در سفرهایی به مشهد مقدس در دروس معارف مرحوم میرزا مهدی خراسانی، نیز شرکت می کردم.

آری مجموع این جلسات موجب شد که من وارد حوزه شوم. ولی با دو چشم، چشم اصلی راست، چشم قرآنی، و چشم چپ حوزوی وارد حوزه ی قم شدم؛ و چون آغازگر اتصال ما به معارف اسلامی، جلسات این بزرگواران مخصوصاً مرحوم آقای شاه آبادی بود، که ما را وادار کرد که از ادامه ی تحصیلات رسمی صرفنظر کنیم و وارد حوزه شوم. وقتی وارد قم شدم حدود سال ۱۳۲۰ بود. از یک طرف خوشوقت بودم که وارد حوزه ی قم شدم. و از طرف دیگر ناراحت بودم که از مرحوم آقای شاه آبادی فاصله گرفتم. چون راه دور بود، رفت و آمد هم خیلی مشکل بود. همچنان نگران بودم و فکرم مشغول بود، که برخی از دوستان گفتند: در فیضیه شخصی است که از شاگردان مخصوص آقای شاه آبادی بوده، به نام حاج آقا روح الله خمینی، ایشان درس منظومه می دادند، ما رفتیم بدون مقدمه و اطلاع و اجازه ی قبلی وارد درس شدیم، بحثشان عمیق ترین و مهم ترین مباحث فلسفه ی توحیدی بود که درست یادم هست: توحید ذات با صفات ذات، و توحید صفات ذات با یکدیگر بود.

مانشستیم و گوش دادیم. البته این مبحث و مباحث دیگر را در درس فلسفه ی عرفانی آقای شاه آبادی و دیگران شرکت داشتیم و یادداشت کرده بودم.



آقای خمینی خیلی ناراحت شدند، من فهمیدم که درس، درس خصوصی است و باید با اجازه وارد می شدم، ایشان آخر درس فرمودند که چون بحث، بسیار بحث مهمی است، از مهم ترین بحث های فلسفی و عرفانی است، آقایان این درس را بنویسند.

آقایان چه کسانی بودند؟ مرحوم آقای مطهری (ره) و آقای منتظری بودند و شخص دیگری هم بود که یادم نیست. مرحوم امام فکر کردند که این یک بچه ی چهارده، پانزده ساله است و برای این درس مناسب نیست. آن هم در آن موقعی که اصلاً فلسفه در قم ممنوع بود. فرمودند این مبحث را بنویسید. ما نوشتیم و فردا دادیم ببینند. پس فردا که طبق معمول به درس رفتم آقای خمینی فرمودند:

مطالب را عمیقاً همان طور که من گفتیم و یا بهتر شما نوشتید. گفتم من با درس شخصی مانوس هستم که شما تعبیرتان درباره اش این است که «أعلم فی الارض» است. از آن موقع با هم مانوس شدیم. البته با چشم فرعی چپ به دروس فلسفه و دیگر دروس نگاه می کردم. یعنی کل دروس حوزه، از فقه، اصول، حتی ادبیات، منطق، عرفان، فلسفه. عقائد و... را می خواندم. با دقت هم درس می خواندم، هم دریافت می کردم و هم می نوشتم، ولی همه ی اینها - بجز قرآن - در حاشیه بود. یعنی محور اصلی من قرآن بود. آنچه را که با قرآن موافقت داشت قبول می کردم و آنچه که نداشت، هرگز. من نظرات بزرگان فلاسفه ی نیم قرن اخیر را دیدم و شنیدیم، و لیکن فلسفه را قبول ندارم، مگر آنچه که موافق با قرآن است. همچنین فقه، اصول، حتی ادبیات، منطق، فلسفه، عرفان و همه چیز را. با این دو چشم به حوزه نگاه می کردم. یک چشم راست که حوزه با آن موافق نبود که چشم قرآنی باشد، چشم چپ که حوزه صد در صد مربوط به آن بود. من حتی در کتابخانه ی فیضیه مطالعه که می کردم، تفسیر می خواندم. نوعاً مرا مسخره می کردند و می گفتند که سواد نداری. کسی که وارد قرآن می شود اصلاً سواد ندارد. ولی هر قدر مرا اذیت می کردند، من قوی تر و عمیق تر می شدم. عمقم دارای دو بعد بود، یک بعد روایات و نظرات مفسران و بعد دیگر محور قرآن بود. فقط آنچه با قرآن موافق بود مورد قبول بود. من ۱۰ سال در قم بودم. بعد مرحوم آیت الله کاشانی (ره) که نهضت نفت و... را شروع کردند به تهران رفتیم. آنجا هم مدرس بودم و هم در سیاست ضد شاهنشاهی با ایشان بودم. خودم تفسیر قرآن، تدریس می کردم. در امتحانات دانشگاه هم به دستور آقای کاشانی شرکت کردم، که لیسانس و دکترا گرفتم. بعداً سنه ی ۴۰ یا ۴۱ بود که شاه آمده بود قم و شروع کرده بود حرف های بیخود زدن و مسخره کردن و توهین کردن به علما. من آن وقت استاد دو حوزه ی روحانی و دانشگاهی بودم.

بینات: دکترای حضرت عالی در چه رشته ای است؟

آیت الله صادقی: دکترای بنده در رشته ی فلسفه و حقوق است. بله استاد دانشگاه بودم، که

آمدم قم و رفتم منزل امام . گفتم شاه این حرفها را زده و کسی هم جواب او را نداده ، من تصمیم دارم جواب او را بدهم . بعد دوستانی دعوت کردند که در سال آیت الله بروجردی (ره) منبر بروم . رفتم منبر و آنچه که حالا می شود گفت ، آن وقت علیه شاه گفتم و بعد متواری شدم و به مکه ی مکرمه رفتم و در آنجا هم مرا به دستور شاه زندان کردند . بعد رفتم به نجف اشرف و در آنجا حدود ۹ سال یا ۱۰ سال بودم ، که در نجف اشرف هم آخر سر شروع کردند به بیرون کردن طلاب ایرانی ، من رفتم لبنان و ۵ سال آنجا ماندم و آنجا مدرس فقه و تفسیر و معارف بودم . از لبنان هم که جنگ شدید شد ، مجدداً به مکه مراجعت کردم . در مسجد الحرام بین الصلاتین و بعد از نماز عشا تدریس می کردم ، آن هم بر مبنای قرآن و صحیح بخاری . آنجا باز هم به دستور شاه زندانم کردند . تا آمدیم ایران و انقلاب شد .

در حقیقت دروسی که ما خواندیم نزد بزرگ ترین اساتید نیم قرن اخیر بوده - و در حاشیه ی محوریت قرآن- آیات عظام مرحوم آقای حجت ، حاج سید احمد خوانساری ، سید محمد تقی خوانساری ، مهم تر از هم مرحوم آیت الله العظمی بروجردی و ... بودند ، البته درس های فلسفه ی آقای خمینی هم می رفتم ، ولی درس فقهشان را نمی رفتم ، چون افقه از ایشان آقای بروجردی بودند و ایشان خودشان هم در درس آقا شرکت می کردند ولی درس فلسفه ی ایشان می رفتم و عمده ی استفاده ی قرآنی من در قم از محضر آیت الله العظمی علامه طباطبایی بود . حدود هشت نه سال در درس ایشان شرکت می کردم . این بود اجمالی از آنچه که باید به تفصیل گفت .

بیانات: بنابراین آن انگیزه ای که به عنوان آن وارد مسایل قرآنی شدید، همان مقدماتی بود

که از آقای شاه آبادی و بقیه گرفته بودید.

آیت الله صادقی : عرض می شود که آغاز گر التفاتات و تعلقات من که معارف بسیار روشن و درخشان و بی شائبه ی قرآنی بود از شخص آقای شاه آبادی است . وارد حوزه که شدم با نظر اصلی قرآنی بود . و الان هم که سنم خیلی بالاست روزی ۱۰ ساعت در شبانه روز کار می کنم و این کار فعلاً ، عمده اش روی ترجمه و تفسیر فارسی قرآن است که مشغول هستم . و هر قدر که سن بالاتر می رود باز افکار جدیدتر ، نوتر ، و متعالی تری به دست می آورم . از جیب نمی خورم . هر قدر هم اذیت می شوم - در تهران ، در قم ، در نجف ، در مکه ، در سوریه ، در کجا و کجا... - فکرم قوی تر می شود و تصمیم من استوارتر ، و حساب می کنم که مثلاً از نظر معرفتی امام حسین (علیه السلام) را وقتی که می کشتند جسم بریده می شد و هر قدر صدمه می خورد لکن روح آن قدر قوی بود که در راه رضای خدا آن حضرت فهقه می زد . تصمیمش برای استشهاد فی سبیل الله قوی تر می شد . ما ذره ای از خاک پای آن حضرتیم . این راه را پیمودیم ، که در راه اظهار حقایقی قرآنی که امام امام حسین (علیه السلام) است جهاد کنم . حتی بعضی از دوستان می گفتند شما چرا تقیه



نمی‌کنید؟ در فتاوا تقیه کنید تا مانند دیگران که جمعیت زیادی به درسشان می‌آیند، درس شما هم بیابند. گفتیم معرکه نمی‌خواهم بگیرم. من حرفهایم را می‌زنم. وانگهی جان و مال و همه چیز ما فدای یک آیه ی قرآن، یک کلمه ی قرآن.

بینات: سوال دیگر ما، که مقدمه ای برای سوال بعدی است، اینست که حضرت تعالی فکر می‌کنید چه دست‌هایی در کار است که باعث شده حوزه‌ها به قرآن کم‌تر رو بیاورند و قرآن مبهجور واقع شود یا عالمان دینی که به هر حال خودشان را متولیان احکام خدا و قرآن می‌دانند این گونه قرآن در میانشان غریب باشد.

آیت الله صادقی: عرض می‌شود که کفار و مخصوصاً معاندین نسبت به قرآن دو وجهه دارند و مسلمانها هم چند وجهه دارند. وجهه ی اول کفار که آنها خودشان هم بدون استثنا می‌دانند، این است که قرآن از نظر فصاحت، بلاغت، لغت، بیان، بی نظیر است. و می‌دانند اگر قرآن صدر صدر در اجتماع مسلمانها جایفتند، مخصوصاً در حوزه‌های اسلامی، آنها را کنار می‌زنند. چون به قدری حقایق قرآن درخشان و بیانش روشن است و حقایق بر مبنای فطرت و عقل و علم مطلق است که اگر در جو اسلامی نمود واقعی پیدا کند، از نظر علم معرفتی، اسلام و قرآن جهان شمول خواهد شد و کفار و معاندین حاضر نیستند تحت سیطره ی قرآن درآیند، سپس این فکر را به عنوان تقدیس در میان مسلمانها جا انداختند. مثلاً مشرکان یکی از ادله شان که غیر خدا را می‌پرستند، تقدیس خداست. می‌گویند که خدا به قدری بزرگ و با عظمت است و ما به قدری کوچک و ناچیز هستیم که عبادت کردن ما نسبت به خدا، اهانت است. بنابراین ما خدا را عبادت نمی‌کنیم. خدائیان را، بتان را، طاغوتان را و اصنام را عبادت می‌کنیم. کفار هم این فکر را در میان مسلمانها جا انداختند که خدا بالاتر است از اینکه بیاناتش را ما مردمان بررسی کنیم و بفهمیم. بیانات خدا، مجهول است. چون همان طور که خدا وجودش معلوم است ولی ذاتش برای ما مجهول است بیانات خدا هم، بیانات خدایی است. بیانات خدایی را تنها خدائیان، رسولان، و دیگر معصومان می‌فهمند و ما نمی‌توانیم بفهمیم. لذا قرآن را کنار گذاشتند به عنوان قداست و گروهی از عالمان بنا بر رویه ی دیرینه ی حوزه‌های علمیه، اصالة الحدیث شده، مراجعاتی به قرآن. مگر در حاشیه ی حدیث. ندارند. بعد سوم اینست که گروهی از شرع مداران حساب کردند که اگر به قرآن توجه کنند، وحدت نظر، وحدت فکر، وحدت فتوی ایجاد می‌شود و این وحدت، مزاحم با مرجعیتها، مقام‌های متعدد علمی، عنوانها، دست بوسیها، سهم امامها، آیت الله العظمی گفته‌ها است و لذا این کثرت را بر وحدت ترجیح دادند تا جایی که شخصی مثل صاحب معالم می‌گوید: قرآن ظنی الدلالة است. و این اهانت بزرگی به قرآن است و معنایش عاجز، جاهل و خائن بودن خدا است. در حالی که سر جمع قرآن در زمان خود

رسول خدا چنان بود که قرآن آن گونه که هست و نازل شده استفاده شود: «وقال الرسول يا رب ان قومي اتخذوا هذا القرآن مهجورا» (فرقان، ۲۵/۳۰) و رسول گفت: پروردگارا قوم من محققاً قرآن را مهجور و دور داشتند. آیا هجران از قرآن، هجران از رسول هست یا نه؟ چون رسول متن رسالت و نبوتش، قرآن است. آیا قوم، قوم اسلامی زمان حضرت است یا قوم، کل اقوام اسلامی در طول زمان است؟

بالاخره به این قرآن ظلم شده است در کل ابعاد، مشرکان، ملحدان، اهل کتاب، مسلمانها، شیعه ها، سنی ها، قدما، متأخران، متأخر متأخران به این قرآن ظلم کردند و آن را مهجور نمودند. بنابر آیه دیگر که: «ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والاخرة» (احزاب، ۵۷/۳۳) پس کل کسانی که قرآن را مهجور داشته اند، مورد لعنت خدا در دنیا و آخرتند. چرا؟ برای اینکه محور دعوت ابدی ربانی را که قرآن است کنار گذاشتند که می فرماید: «واعتصموا بحبل الله جميعا» (آل عمران، ۱۰۳/۳).

و آیا این نگرهبانی خود و دیگران به وسیله قرآن امر محالی است و یا ممکن؟ و این امر ممکن میسور است یا معسور؟ «یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر» (بقره، ۱۸۵/۲) اعتصام به حبل الله که قرآن است. حبال الله نیست، حبل الله و یگانه است، و نه چند گانه و یا چند گونه، و چنانکه خدا واحد است «حبل الله»، نیز واحد است و اگر حالت اتصال بین مکلفان و خدا، متعدد است، اینجا زائد ذکر شده، و این واحد، همان وحدت قرآنی را بیان می کند. بنابراین اعتصام به قرآن، هم ممکن است و هم میسور. اعتصام دارای سه بُعد است که بُعد اول آن، دست کم اینست که طلب عصمت علمی و معرفتی و دلالتی به قرآن است؛ بدین معنا که آموزه‌ی احکامی تکلیفی برای کل مکلفان مورد امر است.

بینات: با توجه به اینکه حضرت عالی سألها در تفسیر قرآن کار کردید چه مقدمات و تمهیداتی را

در تفسیر قرآن لازم می دانید.

آیت الله صادقی: مقدمات دوگونه است. یک: مقدماتی است که مفسر بتواند پاسخگویی نظرات مخالف قرآن باشد. و دو: مقدمات عادی و عمومی است. در روایتی از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است که می فرماید: ان القرآن على اربعة اشياء على العبارة والاشارة واللطائف والحقایق. فالعبارة للعوام، والاشارة للخواص، واللطائف للاولیاء، والحقایق للانبیاء، مقصود از عبارت، لفظ نیست. چون اگر لفظ بود همین لفظ را بکار می برد. بعد از لفظ معنا است. بعد از معنا هم اشاره و لطایف است. اینجا بعد از عبارت اشاره فرموده، پس عبارت یعنی معنا، که به معانی تحت اللفظی، نصی و ظاهری قرآن نظر دارد، و به کل عوام مسلمانان مربوط است و در اختصاص کسانی هم نیست. مراحل بعدی شرایطی دارد، و شرایط کسانی که اهل اشاره و



اهل لطائفند و اهل عمقند شرایط دیگری است، شرایط آن را عرض کردم که با دو چشم وارد حوزه شدم. یک چشم فرعی یا حاشیه‌ای که نظر به علوم است. علوم حوزه را آن گونه که مراجع دیدند. بنده خودم بهتر دیدم، یا دست کم همان طور دیدم، ولی دیدن آنها برایشان اصالت داشته است.

ببیند حرف‌های دیگران را، حرف‌های به نام اسلام را، حرف‌های به نام قرآن را، حرف‌های به نام تشیع و تسنن را، و بعد بر محور قرآن تصحیح و تفسیرشان کنید، آنچه با قرآن موافق است بپذیرید و آنچه مخالف است، رد کنید. این بُعد تخصصی است. در بُعد عامیانه، عوام که بخواهند قرآن را بفهمند. با اینکه دروس حوزوی ندیده‌اند، نقض و ابرام نکرده‌اند، ان قلت قلت نکرده‌اند، اینها فهمشان نسبت به عبارات ظاهری قرآن، نصاً و ظاهراً منوط است که لغت عربی را عمیقاً بدانند. یعنی دانستن لغات عربی با لغات خودشان یکسان باشد. اگر یکسان باشد با تعمق در آیات که: «افلا تذکرون» (یونس، ۳/۱۰)، «افلا تتفكرون» (انعام، ۵۰/۶)، «ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر» (قمر، ۱۷/۵۴) یعنی طبق لغت، آن هم لغت قرآن، چون لغتها أحياناً تضاد و تناقض دارند. ولی قرآن هم از نظر لغت، هم جمله، هم دلالت فصاحتی و بلاغتی، حتی صرف و وزن، خودش مستغنی از دیگران است. یعنی همان گونه که خدا ذاتاً و صفاتاً و افعالا، مستغنی از دیگران است، و دیگران احتیاج به او دارند و کل احتیاجند: «یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله واللّه هو الغنی حمید» (فاطر، ۱۵/۳۵) همان طور هم قرآن خدا، کتاب خدا، احتیاج به هیچ چیزی ندارد، نه لغتش به لغتی، نه ادبش به ادبی، نه صرفش به صرفی. نه نحوش به نحوی، نه معانی اش به معانی دیگر. هیچ چیز، بنابراین قرآن مفسر مطالب دیگران است نه دیگران مفسر قرآن. مفسر، در حقیقت مفسر است. یعنی قرآن را با قرآن فهمیدن، نه قرآن را با دیگر چیزهای غیر مطلق که به عنوان تحمیل باطل باشد یا محتمل الباطل باشد.

بنابراین اگر ترجمه‌ی صحیحی برای فارسی زبانان، یا برای دیگران، ترجمه‌ای که ترجمان باشد، برگردان مطالب آیات قرآن از نظر نصی و از نظر ظاهری صددر صد باشد، باید منظور نظر عامیان و دیگران باشد، «والعبارة للعوام» این برای عوام کافی است. اما دیگران که دارای تخصص هستند، تخصص در علوم اسلامی، فقه، اصول، فلسفه، عرفان و... درست است فقه و اصول و دروس حوزه مدخلیت اصلی در فهم قرآن ندارند. ولی در اثبات و ردّ مدخلیت دارند. اگر کسی اصلاً حوزه را ندیده باشد أحياناً آزادتر است در فهم قرآن. چون کسانی که حوزه را دیدند نوعاً غرق می‌شوند در مطالب حوزه، وقتی غرق می‌شوند در ان قلت وقلتها و دلیلهای و منطقی‌های غیر مطلق. این است که تحمیل می‌کنند بر قرآن، یا اصلاً سراغ قرآن نمی‌روند.

حوزویها تقریباً در صد خیلی بالایی، کسانی که با دو چشم به حوزه نظر می‌کنند کاری به قرآن ندارند، کسی که وارد حوزه می‌شود، اهل هر صنفی که باشد، بدون سابقه‌ی قرآنی می‌آید،

ولو به خیال قرآنی وارد می شود، و بعداً این علوم حوزوی را اصالت می دهد، به طوری اصالت می دهد که اصلاً به قرآن توجه ندارد، و اگر هم به قرآن مراجعه کند، تحمیل می کند بر قرآن. بر خلاف نصوص قرآن و ظواهر مسلم، نظر می دهد، ولی بر خلاف کتب متداول دلش نمی آید نظر بدهد.

این مختصری است از شرایط که با عدم توجه به حرف های دیگران، روایات، اقوال و نظرات مطرح شد. و با توجه به آنها برای کسی که می خواهد تخصص داشته باشد، که بتواند رد و قبول کند. باید به هیچ رأی، به هیچ قولی، به هیچ نظری، به هیچ روایتی ولو متواتر، اصلاً اصالت ندهد. ما روایت متواتر داریم، که غلط است، بر خلاف عقل است. بر خلاف علم مطلق است. بر خلاف قرآن است. بنابراین روایات اصالت ندارند. بله، سنت اصالت دارد. سنت قطعی رسول خدا صلوات الله علیه که طبعاً موافق قرآن است و شارح قرآن نیست. بلکه منشرح قرآن است. مستفسر از قرآن است، آن قابل قبول است.

بینات: بنابراین اینکه می گویند تفسیر و مفسر، مقدمات و شرایطی دارد حضرت عالی می فرماید حتی علوم معانی، بیان و... مقدمه ای برای تفسیر نیست.

آیت الله صادقی: عرض کردم، لغت، معانی، بیان، به صورت مطلق بر محور قرآن ارزش دارد. اگر ادبیات عربی بر محور ادبیات دیگران است، به درد نمی خورد و برای دیگران خوب است. و لکن اگر قرآن مثلاً «جاء» را متعدی استعمال کرده و لغت می گوید جاء لازم است. بنابراین، تخصصی که قرآن دارد، در همه ی جهات است، از جمله لغت. لغت قرآنی، لغتی است خالد و ابدی. لغتی است بین. لغتی است ثابت که اصلاً قابل تعویض نیست. هر لغتی قرآنی در هر جا که هست، جایش ثابت، معنایش ثابت و مرادش ثابت است. بنابراین لغات قرآن را از خود قرآن، ادب قرآن را از خود قرآن می گیریم. همه چیز قرآن را از خود قرآن باید گرفت، که کلاً تفسیر قرآن به قرآن است.

بینات: همین نکاتی که می فرمایید، اینها را از علوم غیر قرآنی استفاده می کنید؟ یا از خود قرآن؟
 آیت الله صادقی: از خود قرآن، یعنی لغت قرآن را از خود قرآن استفاده می کنیم. قرآن، هم کتاب لغت است، هم کتاب صرف هست، هم نحو است، هم کتاب عرفان است. هم کتاب فلسفه است و همه چیز است. همان طوری که خدا در ذات و صفات و افعالش نیاز به دیگران ندارد، بلکه دیگران نیاز به او دارند، قرآن هم همین گونه است. آیا آنجا که اختلاف باشد، حرف سیبویه مقدم است یا حرف قرآن؟ چون سیبویه ها و اخفش ها معصوم نیستند، ولی قرآن در کل ابعاد دلالی و مدلولی و ظاهری و باطنی و در کل جهات، حتی وزنی، در مرتبه ی فوق العاده





اعجاز و معصوم است. مثلاً قرآن می گوید: «عصی آدم ربه فغوی» (طه، ۱۲۱/۲۰)، آقایان معنی کردند که ترک اولی است. اصلاً عصی، غیر از ترک اولی است. عصی، عصیان است، گناه است، مامون الرشید از امام رضا علیه السلام سوال کرد شما که می فرمایید انبیا معصومند. پس «عصی آدم ربه فغوی» چیست؟ حضرت فرمود دنباله ی آیه را بخوان: «ثم اجتبه ربه فتاب علیه وهدی» (طه/۱۲۲) سپس - پس از عصیانش- او را برگزید که بدو برگشت و هدایتش کرد. عصیان قبل از رسالت بود. ممکن است رسولی قبل رسالت عصیان کند، ولی بعد از رسالت عصیان نمی کند. البته درجات انبیا هم مختلف است. انبیای اولو العزم هیچ گاه گناه نمی کنند. نه قبل از رسالت و نه بعد از رسالت، و لیکن آدم که در پایین ترین و فروترین مراتب رسالت است، در قبل از رسالت گناه کرد. عصی، عصی است. کتب است.

بیانات: جنبه ی دیگر سؤال ما اینست که آیا علوم قرآن اصطلاحی مثل ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و مانند آنها در فهم و تفسیر قرآن نقشی دارند؟ اگر دارند چه مقدار است؟

آیت الله صادقی: اگر مراد از علوم قرآن، علمی است و رای قرآن که تحمیل بر قرآن می شود، آن علوم قرآنی نیست. هر علمی که و رای قرآن است، مطلق نیست. این علوم قرآنی نیست بلکه تحمیل بر قرآن است. بله، علمی در خود قرآن است یعنی تمام علوم تجربی، علوم معرفتی، علوم لغتی، تمام از خود قرآن بدست می آید. مثلاً آیه ی «ولا یأتونک بمثل الا جئناک بالحق واحسن تفسیرا» (فرقان، ۲۵/۳۳) و مثلی برایت نمی آورند مگر اینکه برای تو کل حق و بهترین تفسیر (حق را) می آوریم. در این آیه مثل اثبات حقیقت نمی کند. مثل حقیقت را توضیح می دهد. حالا، «الا جئناک» در قرآن حق است و اصالت دارد. اما حق قرآن دو بعدی است. یک حقی است که روشن است کاملاً، این مثل نیست. یک حقی است که کاملاً روشن نیست. بنابراین «القرآن یفسر بعضه بعضا وینطق بعضه علی بعض» که طبق آن آیه های دیگر، خود قرآن، خود را تفسیر می کند. وانگهی اگر ما هیچ دلیل نداشتیم که قرآن خودش را تفسیر می کند آیا کلام خدا تضاد دارد، تناقض دارد؟ نه، بنابراین کلمات خدا طبیعی است، که کلمات دیگر خدا را تبیین و تفسیر می کند. مثلاً «خلق السموات والارض فی ستة ايام» (اعراف، ۵۴/۷) سموات جمع و نظرش

به هفت تا است، جمعهش معلوم است. سته ایام معلوم است. هفت تا آسمان را چه کسی معلوم می‌کند. هفت تا را سبع سموات معلوم می‌کند. پس قرآن، خودش را تفسیر می‌کند. چه محکّمات و چه متشابهات.

بیّنات: پس شأن نزول چه نقشی دارد؟

آیت اللّه صادقی: شأن نزول‌ها اصالت ندارند. در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که اگر قرآن منحصر به شان نزول باشد: «لمات القرآن کله» تمام قرآن می‌میرد. چون شأن نزول، مخصوص همان زمان است. بله، شأن نزول ثابت مسلم قطعی که با لحن آیه، با نص آیه یا با ظاهر آیه موافقت داشته باشد این قبول است. ولی شأن نزول، به زمان نزول تخصیص نمی‌دهد. چون قرآن کتابی است محوری، خالد و ابدی، از نظر کل مکلفان در طول زمان و عرض زمین، مثلاً «یستلونک عن الروح» (اسراء، ۱۷/۸۵) این سؤال «یستلونک» استمرار دارد و اختصاص به زمان خاصی ندارد. هر سؤالی، از هر کسی، از هر روحی، روح نباتی، روح حیوانی، روح فرشته، روح انسانی، روح جن، روح نبوت، هر سوالی از روح بشود، خود روح مراد است، گرچه اینجا مورد مسلمش روح قرآن است. بنابراین شأن نزول، شأن ثابت و شأن لازمی در فهم آیه ندارد. و اصولاً مهم‌ترین کتاب و حیاتی است برای تمامی زمان‌ها و زمینه‌های تکلیفی. هرگز حکمی را چه خصوصی و چه کلی فروگذار نکرده است.

فرضاً اگر شأن نزول کلاً از بین برود آیه دلالت بر مطلبی دارد یا نه؟ چون قرآن نظر به مطلبی دارد. اگر شأن نزول نباشد. پس قرآن ناقص است. خود قرآن شأن نزول و غیر شأن نزول را تفسیر می‌کند، نه شأن نزول، قرآن را تفسیر کند. بله، برای کسانی که قدرت فهمشان زیاد نیست شأن نزول‌هایی بسیار ثابت و قوی، مؤید بر تفهّم قرآن است ولی برای کسانی که عمیق و عمیق هستند در قرآن پژوهی، شأن نزول، شأنی ندارد.

بیّنات: سؤال بعدی ما: نکته ای است که در قسمت اول اشاره فرمودید و آن جمله‌ی معروف «ظنی الدلالة» بودن قرآن از صاحب معالم است که برخی فقیهان و دیگران همین گونه این حرف را ادامه دادند و بحث‌های مفصلی در این زمینه شده است. حضرتعالی بسیار تلاش کرده‌اید که این مسأله را از ریشه بزنید و فرمودید که غلط است، حال ریشه‌ی این سخن از کجاست و انگیزه‌ی ایشان چه بوده که چنین حرفی را بیان کرده است.

آیت اللّه صادقی: قبلاً عرض کردم، این کلام ریشه‌اش در کفار و مسلمانان ساده‌اندیش است. در عین حال، کلام صاحب معالم را دو گونه می‌توانیم توجیه و تبیین کنیم. توجیه این است که گفته شود مراد صاحب معالم، آیات متشابهات است. ولی سؤال می‌شود، اگر آیات



متشابهات ظنی الدلاله هست - که ظنی الدلاله هم نیست - متشابهات اصلاً در احکام نیست بلکه در ذات خدا و صفات و افعال خداست . احکام کلاً محکّمات است . این اشکال اول است .

اشکال دوم این است که اصولاً متشابهات دال نیستند ، مثل حروف مقطعه ، حروف مقطعه ی قرآن ، دلالت بر چیزی ندارند : الف ، لام ، راء ، چی است ؟ معلوم نیست . رمزی است . متشابهات هم در بُعد تشابه دال نیستند . موقعی دال می شوند و دلالت قطعی صد در صد پیدا می کنند که یا پیرو محکّمات بشوند و یا در خود متشابه دقت شود . مثلاً « ید الله » را کسی که توجه نمی کند می گوید که ید ، ید است . خوب خدا هم دست دارد ما هم دست داریم . می گویم نخیر ، این ید هم ، ید خالقی است . همان طور که خالق با مخلوق فرق دارد در کل جهات ، ید خالق هم با ید مخلوق فرق دارد ، که در بحث متشابهات عرض می کنم .

مطلب دیگر این است که اصولاً قرآن چه ظنی دارد ؟ آیا قرآن ظنی الدلاله است و قطعی السند ، حدیث قطعی الدلاله ، و ظنی السند ؟ این دروغ است . اولاً حدیث همیشه ظنی السند ، و قطعی الدلاله نیست . با وجود ابتلائات ، تقیه ، تناسخ ، نقل اشتباه و ... چطور احادیث قطعی الدلاله است .

قرآن قطعی السند است ، معلوم است . این قرآن قطعی السند ، چرا ظنی الدلاله است ؟ ظنی الدلاله از چند جهت است : یا جهل است یا ظلم است ، یا خیانت است ، یا عجز است . یا هر چهار تاست . این همه منقصت نسبت به خدا داده شده است . وقتی شخص مجنونی مثلاً دست روی سرش بگذارد و بگوید آی سرم ، این ظنی الدلاله است ؟ تا چه رسد به عقلا ، تا چه رسد به خالق کل عقلا ، تا چه رسد به خالق کل ، کل معصومان ، کل جهان ، کل فطرتها ، در کتابی که می فرماید : بیان للناس ، نور ، تبیان ، هدی ، آیا ظن و گمانی است ، با آنکه قرآن در دلالتش همچون مدلولش در بالاترین درجات اعجاز است آیا ظنی است ؟ در یکی از آیات می فرماید که : « ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بینه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون » (بقره ، ۱۵۹/۲) کتمان کتاب دو گونه است یک کتمان ، اینکه تورات وقتی چاپی نبود و خطی بود ، کتمان می کردند . این ملعون است . یک کتمان بدتر که کتاب در دسترس همه هست . در همه ی خانه ها هست بعضی ها کتمان می کنند دلالت آن را . کتمان دلالی ، خیانت بیشتری است یا کتمان خود کتاب ؟

این قرآن که در همه ی خانه هاست ، خودش می گوید بیّنات است ، نور است . تبیین است ، هدایت است ، برهان است و ... اگر این قرآن را کتمان کنی و بگویی ظنی الدلاله است ، آیا ظنی الدلاله بودن قرآن ، کتمان قرآن هست یا نه ؟ این کتمان بدتر از پنهان کردن قرآن است . این تهمت به خداست . تهمت می زنیم که این کتاب نه بیّن است ، نه روشن است ، نه نور

است، نه برهان است، نه واضح است، اولاً این تهمت با نصوص قرآن رده می شود، ثانیاً با وضع دلالی قرآن، ثالثاً این چنین حرفی دلیل ندارد.

یکی از دوستان می گفت که با یکی از مراجع موجود صحبت می کردم. گفتم که آیا قرآن ظنی الدلاله است یا قطعی الدلاله؟ گفت: ظنی الدلاله است.

گفتم این فرمایش شما که گفتید قرآن ظنی الدلاله است. خودش قطعی است؟ گفت: قطعی است. گفتم: پس شما از خدا، بیانت روشن تر است؟ حرف شما قطعی است ولی حرف خدا ظنی است؟

عرض کردم کفار می خواستند این قرآن در میان مسلمانان، لفظش باشد، جسمش باشد، قرائتش باشد، خوشخوانی اش باشد. ولی معارفش نباشد. چون معارف قرآن، خطرناک ترین چیز است برای از بین بردن افکار کفار و سلطه ی دولت اسلامی.

بینات: ظاهراً به یکی از علمای نجف می گویند، که خوب است در حوزه روی قرآن بیشتر کار بشود. طلبه ها با قرآن بیشتر سر و کار داشته باشند. آن آقا گفته بود چرا ما طلبه ها را با این حرفها معطل کنیم. قرآن عبارت از سه چیز است. مسائل توحیدیه، مسائل اخلاقیه و مسائل عملیه، اما در مسائل توحیدیه مثل «هو الله الواحد» یا «الله لا اله الا هو»، معلوم است که خدا واحد است. اما در مسائل اخلاقیه، اینها امور خیلی مهمی نیستند. اما در مسائل فرعیه، مثل نماز و زکات، قرآن فقط مجملاتی از آنها را بیان کرده: اقیموا الصلوة، اتوا الزکوة، و امثال اینها و آنچه مهم است تفسیر آنها در فقه آمده و ما طلبه ها را نباید در آن مسائل که موجب معطل ماندن ما است تشویق و ترغیب کنیم. نظر حضرت عالی در این باره چیست؟

آیت الله صادقی: این معنیش تقدم متناقضات و متضادات و مشکوکات است بر یقینیات. مثلاً اگر کسی تشنه است، هم آب صاف چشمه جلو چشمش است و هم آب گندیده کثیف، آیا می آید وقت مصرف می کند و کار می کند مدتی که این آب گندیده کثیف را صاف کند و بخورد، یا آب صاف چشمه را می خورد. کدام عاقل ترند؟ یا اگر شما تشنه اید، یک بچه ای آب از چشمه برایتان می آورد و یک پیرمرد هشتاد ساله بزرگ همچنین، از گنداب آب بیاورد. کدامیک را می خورید. قرآن که تمامش صاف است و تمامش ماء زلال است، تمامش روشن است، تمامش بین است، در عین بین بودن، آنقدر عمق دارد که هر قدر فکر کنید، باز جا دارد. همان طور که خدا نهایت ندارد. قرآن هم نهایت ندارد. از جمله حضرت رضا علیه السلام که خدمتشان عرض شد که شما قرآن را چند روزه می خوانید (یک دوره) فرمود: سه روزه، عرض کردند، یک روزه هم می شود؟ فرمود؛ در آیه ها تأمل می کنم. این معصوم دوم در معصوم اول که قرآن است کاوش می کند. دقت می کند در ظاهر، باطن، اشارات، لطائف، حقایق، حتی در ظاهر آیات تأمل



می کند.

بنابراین روی قرآن کارکردن، چند خصوصیت و چند برتری دارد:

۱. کتاب خداست، ظنی نیست، شکی نیست، جعلی نیست.

۲. خدا بخشی از علم خودش را که امکان تفهّم و دریافت برای کلّ مکلفان در طول زمان و عرض زمین است القا کرده، نه برای عرب، نه برای عجم، نه برای بی سواد. نه برای فیلسوف، بلکه برای کل. یعنی کل علما در هر درجه ای از علم، در هر علمی از علوم برسند، باز نیازمند به تفکرات قرآنی هستند. آیا ما کتاب خدا را رها کنیم، بعد برویم سراغ قال... قال...، بعد پنجاه-شصت سال احوط، اقوی، اولی، تازه خلاف نص، خلاف علم، خلاف عقل، خلاف حس. که واقعاً این جمله ی تلخی است که من عرض می کنم، و لکن، اگر این فقه سنتی مان را، تفسیر سنتی مان را، که مبتلا به تناقضات درونی و بیرونی است، مسلمانی با چشم باز نگاه کند، کافر می شود و اگر کافر نگاه کند، کافر تر می شود. ما چقدر در کتابی که آیات بینات است و برای فکر کردن، خدا راه را نشان داده، تأمل کردیم.

تأمل ها و تفکرها در قرآن برای این است که راه باز تر شود، برای بدست آوردن معانی باطنی، معانی اشاری، معانی لطائف قرآن و اشارات قرآن است. این حرف خیلی عجیب است. من یادم هست که به مرحوم آقای خوئی رضوان الله تعالی علیه - با هم خیلی رفاقت داشتیم - عرض کردم که شما تفسیر قرآن را، چرا ترک فرمودید - شب های جمعه تفسیر می گفتند - گفت مطلبی است که نمی توانم به همه بگویم، به شما می گویم: یک آقایی که اسمش را نمی برم رساله نوشته و رساله اش الان در اتاق است؛ با من برخورد کرد و گفت: آسید ابوالقاسم کجا می روی - او مرجع بود - گفتم: می روم درس تفسیر. گفت، آخه تو پس فردا مرجعی، چینی، چنانی، به کتاب عوام چکار داری. قال عیسی، قال موسی چه فایده ای دارد؟.

یعنی این قدر این انسان بی معرفت به کتاب خداست، که کتاب الله را، قال موسی، قال عیسی و توضیح واضحات تعبیر کند. آیا قرآن توضیح واضحات است، با آنکه در کل ابعاد بر مبنای فطرت و عقل و علم مطلق بحث می کند و نشاتگر مراحل بعدی و تبلورات بعدی است. به جای این برود هفتاد - هشتاد سال در مطالبی که آیا این سند درست است یا نه؟ فرض کنید سند درست است، اما مطلب غلط است. مثلاً در باب مشارب کتاب وسائل الشیعه بابی هست که حدود پنجاه حدیث دارد و اکثر قریب به اتفاق احادیث، الاّ یک حدیث می گوید که: سائلی از امام سوال می کند که اگر ما انگور را بفروشیم به کسی که مطمئناً شراب می کند، اشکال دارد؟ حضرت گفته است: نه! پدرم هم چنین می کرد. این احادیث ظاهراً صحیحه و موثقه اند ولی یک حدیث ضعیف و مرسل است که می فرماید: لا لقلوله تعالی: «ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان.» (مانده، ۲/۵) نه، زیرا برگناه و عدوان دشمنی مکنید. و این کار کمک به گناه و

دشمنی است. کسانی که مطلب باطلی می خواهند به خورد مردم بدهند سند هم درست می کنند یا فرض کنید سند درست نمی کنند. اگر صدها هزار مسلمان، مطلبی را بگویند که بر خلاف قرآن باشد، بر خلاف عقل مطلق، علم مطلق باشد. این قابل قبول نیست. بنابراین محور اصلی ما در بُعد معبود، الله است و در بُعد پیروی از حرف های صحیح، قرآن است.

بیانات: در ضمن فرمایشاتتان اشاره فرمودید که در مقدمه تفسیرتان هم فرمودید. همه ی شیوه های تفسیر نادرستند جز شیوه ی تفسیر قرآن با قرآن و این همان شیوه ی تفسیر پیامبر و امامان علیهم السلام است. بر مفسران لازم است، این روش تفسیری را از معلمان معصوم یاد بگیرند و در تفسیر آیات بکار ببرند. حالا سوال این است که حضرت عالی چطور شد که به این سمت رو آوردید و این روش تفسیری را بکار بستید و نمونه هایی از آن را اگر در خاطرتان هست، بفرمایید.

آیت الله صادقی: همان طور که قبلاً عرض کردم، قرآن کلام خداست و همان گونه که خداوند نیازی به دیگران ندارد، کتابش هم نیازی به دیگران ندارد. بنابراین اگر نیازی در استفسار آیاتی از قرآن هست، همین نیاز را خود قرآن برطرف می کند. این دلیل عقلی اش است. دلیل نقلی اش هم زیاد است. مثلاً در آیه ی «ولا یأتونک بمثل الأجنّاک بالحق واحسن تفسیراً» (فرقان، ۲۲/۳۳) جنّاک کیست؟ خداست. خدا چی آورده است. خدا حق آورده، مخاطبش هم پیامبر است. برای پیامبر در مقابل مثل های دیگران که با مثلها می خواهند حقایق را وارونه کنند و باطل را درست کنند، می گوید که «الأجنّاک». پس قرآن دو بعدی است. یکی حق است و یکی احسن تفسیراً است. یعنی کل حقایقی را که امکان فهم آنها وجود دارد، برای کل مکلفان در طول و عرض جهان، تا قیام قیامت بیان کرده؛ و احسن تفسیراً، یعنی تفسیر، یا اصح است یا صحیح یا حسن یا احسن، تفسیر احسن، همان طوری که قرآن حَقش احسن الحقایق است، تفسیرش هم احسن تفاسیر است. بنابراین به کمک این آیه و آیه های دیگر، قرآن خود خویشتن را تفسیر می کند. بله، تفکر، تفهم، فکر مطلق بی شائبه، تعقل مطلق بی شائبه، اینها مقدماتی است که خود قرآن دارد: **أفلا تعقلون، أفلا یشعرون، أفلا یتدبرون.**

بنابراین تفسیر به رأی، رأی غیر مطلق است، رأی غیر مطلق یا رأی باطل، چون انسان در مثلثی است. یا رأی مطلق است یا رأی غیر مطلق است یا رأی باطل، تحمیل رأی باطل بر قرآن خیانت است. تحمیل رأی غیر مطلق بر قرآن خیانت است. یعنی یا خدا قرآن را تفسیر می کند یا خدایها، که فطرت و عقل و علم مطلق است. یا غیر خدا. اگر غیر خدایها که نه قرآن است، نه منت قطعیه است، نه فکر مطلق است، نه عقل مطلق است، نه علم مطلق است تفسیر کند، این تفسیر به رأی است.

انتظارات غیر مطلق، تحمیل بر نص قرآن کردن، تحمیل بر آیات قرآن کردن، مسلماً مردود

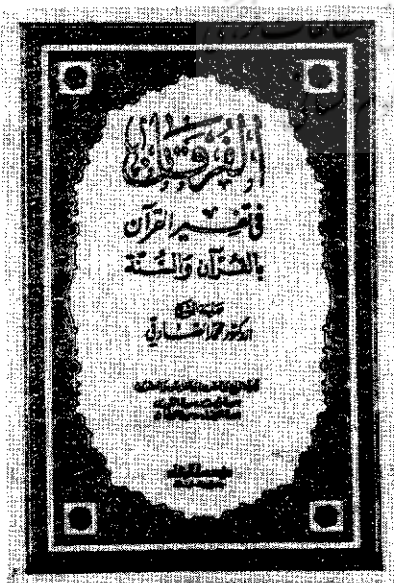
است .

بینات: لطفاً مثالی از این گونه تفسیر قرآن از زبان معصومان بیان بفرمایید.

آیت اللّه صادقی: این جا دو مطلب است . یک وقت است که یا مثالی از معصومان در دسترس نیست که قرآن را با قرآن تفسیر کردند و یا هست . می گویم چه باشد و چه نباشد، قرآن خود خویشتن را تفسیر می کند . ولی نمونه هایی در دو بعد وجود دارد . در روایات تفسیری ، نوعاً رسول الله ﷺ و حضرت علی و دیگران امامان عهد قرآن را با قرآن تفسیر می کنند . مثلاً فرض کنید در دعای ندبه که ولی امر - صلوات الله علیه - فرمودند: « و قلت : قل لا استلکم علیه اجراً الا المودة فی القربى و قلت ما سئلتکم من اجر فهو لکم و قلت ما استلکم علیه من اجر الا من شاء ان يتخذ الی ربّه سبیلاً » سوال پیش می آید . مگر مودت به قریبی اجر مهمی نیست . مثل اینکه تاجری به پسرش پول می دهد . می گوید پسر ، این پول مال تو و تجارت کن به شرط اینکه از من راهنمایی بخواهی . یعنی اجر پول من این است که از من راهنمایی بخواهی . این در حقیقت اجر نیست بلکه یک چیز فوق العاده اضافه بر پولی است که داده . در اینجا هم ، رسول رسالتش را ادا کرده ، اجر رسالت هم پول نیست . چیز دیگری هم نیست . فقط اجر رسالت ، آن کاری است که شما را به رسالت نزدیک کند ، که می گوید « فهو لکم » ، این اجر به نفع شماست و اینکه « من اتخذ الی ربّه سبیلاً » . کسی که اتخاذ سبیل الی رب می کند . در حقیقت نور علی نور است . و از این قبیل است مثلاً در « ومما رزقناهم ینفقون » (بقره، ۳/۲) ، امام می فرماید: « ممّا علّمناهم یقصّون » چرا؟ چون «هم» مجموعه روح و جسم است ، حالاً روح اهم است یا جسم؟ اینجا امام تفسیر به

مطلب خفی کرده است ، چون مردم نوعاً خود را جسم می دانند و رزق و رازوی رساندن جسمانی می دانند؛ و لذا غافلند از رزق معنوی ، « ممّا علّمناهم یقصّون » ، عقائد و علوم را هم شامل است . از این قبیل ما زیاد داریم . روایات درستی که مطابقت با منطوق وحی دارد، اینها نوعاً تفسیر آیات به آیات است .

بینات: سؤال بعدی ما راجع به تفسیر به رأی است که اشاره فرمودید: هر رأی و نظری را که مطابق با معیارهای قرآنی باشد تفسیر به رأی نمی دانید. سوال ما اینست که آن معیارها چیست؟



* قرآن تنها معیار در تفسیر

پیشکش
سال هشتم
شماره ۳۰
۱۱۱

آیت الله صادقی: چون با تقابل تفسیر به رأی، با تفسیر قرآن به قرآن می فهمیم که تفسیر قرآن دارای ابعادی است. بُعد اصلی، تفسیر قرآن به قرآن است. بُعد فرعی تفسیر قرآن به عقل مطلق، علم مطلق، ادبیات مطلق است. تفسیر قرآن به قرآن در دو بُعد مورد نظرمان است. یعنی تفسیر قرآن به حق تفسیر. حق تفسیر بعد اولی، محوری اش قرآن است، بعد دومی و حاشیه ای، عقل مطلق را بکار بردن. علم مطلق را به کار بردن، مقابلش تفسیر به رأی است. تفسیر به رأی، یعنی حق نیست. نه حق اصلی قرآنی است، نه حق فرعی فطری و فکری است. بنابراین تفسیر به رأی، همان طور که عرض کردم، تفسیر تحمیلی است یا تحمیل بر نص است یا تحمیل بر ظاهر است، نص و ظاهر قرآنی هم اگر نه نفی دارد و نه اثبات، تحمیل کردن به آن نیز تفسیر به رأی است و تفسیر به رأی دارای ابعادی است. تحمیل به نص، تحمیل به ظاهر، تحمیل به آنچه که نه نص است، نه ظاهر است.

بنابراین روایاتی که ثابت الصدور نیست و با منطق قرآن جور نیست، پذیرفته نیست، روایاتی هم که ثابت الصدور نیست و بر خلاف نص قرآن است، تفسیر به رأی است. اقوال و روایات و نظرات و متواترات و حتی ضروریات هم که برخلاف قرآن است قابل قبول نیست و ما زیاد داریم. در فقهمان هم زیاد داریم. در غیر فقهمان هم زیاد داریم مثلاً در باب حرمت رضاعی، قرآن می گوید موردش دو تاست. آقایان می گویند هفت تا، یا چهارده تا است. «وامهاتکم التی ارضعنکم واخواتکم من الرضاعة» (نساء، ۲۳/۴) با یکی از بزرگان بحث کردیم- نمی خواهم اسمش را ببرم- از جمله فرمود: «یحرم من الرضاعة، ما یحرم من النسب» نص است براین که: آنچه از نظر نسبی حرام است از نظر رضاعی: شیر خواری- هم- حرام است، گفتم: اولاً این نص نیست بلکه مطلق است که نص آیه آن را به دو دسته تقیید می کند، گفتند: این دو مورد را آیه تصریح دارد، و موارد دیگر را روایت. گفتم: آیه نص است در همین دو مورد زیرا اگر مانند این حدیث مطلق بود عبارت درستش این بود که: «وهن من الرضاعة» و تمامی این هفت از شیر خواری هم حرام است. ولی با اینکه این جمله هم مختصرتر است و هم بیانگر کلی، جمله خصوص این دو مورد را بیان فرموده، در آخر سر قبول کرد و گفت: بنابراین کتاب فقهی «تبصرة الفقهاء» که شما نوشتید بر خلاف فقه است. گفتم: این فقه را باید خارج کرد و بعد فقه قرآن را جایگزین آن کرد. کما اینکه ادب و لغت و فلسفه و عرفان و اخلاق و همه را بر محور قرآن که کتاب معصوم است باید جایگزین کرد.

پیتات: بنابراین مثلاً در اندیشه های فلسفی، اندیشه های عرفانی، اینها که حالا اصطلاحاً در تفاسیر هم می گویند تفسیر عرفانی و تفسیر فلسفی شما تا چه حد اینها را درست می دانید؟ آیا اینها مصداق تفسیر به رأی نیست؟



آیت الله صادقی: اندیشه‌های فلسفی، عرفانی، عقیدتی، ادبی، لغوی و...، اگر اتخاذ از قرآن نشده است، مطلق نیست. و این مطلق نبودن بین دو مرحله است. یا غلط است و یا مشکوک. چون مطلق نیست. چیزیکه مطلق نیست، معصوم نیست، یا غلط است یا محتمل الصحة و محتمل البطلان است. با اینها نمی‌شود آنچه حقیقت صددر صد است تفسیر کرد. وانگهی، مثلاً ما تفسیر ادبی قرآن را با ادب عربی بکنیم یا تفسیر منطقی را با منطق بشری بکنیم، منطق بشری شصت و شش تا اشکال دارد. آیات فلسفه‌ی قرآن را با فلسفه‌ی بشری که غلط زیاد دارد تفسیر کنیم، این تحمیل است، غلط‌هایش تحمیل واضح است. و مشکوک‌هایش تحمیل نامعلوم بر معلوم، یعنی معلوم را در حاشیه‌ی نامعلوم قرار دادن. معلوم را باطل کردن با چیزی که باطل است یا معلوم را با نامعلوم تفسیر کردن. بنابراین ما تفسیر قرآن را با قرآن، عقل مطلق، علم مطلق، فطرت مطلق، حس مطلق انجام می‌دهیم. منتها تفسیر نیست، استفسار است. چون تفسیر از فسر است فسر یعنی کشف القناع: بازگشایی. اگر در آیاتی بحثی است که روشن است و جنبه‌ی دیگرش روشن نیست این را ما استفسار می‌کنیم. یعنی از آیات دیگر که بیانگر این مطلب است استفاده می‌کنیم. بنابراین ما مفسری غیر از قرآن نداریم. غیر از قرآن و قرآنیها. اگر ما بدون عقل، بدون فکر، بدون فطرت قرآن را تفسیر کنیم، این خیلی غلط است.

بینات: بنابر اینکه هیچ اندیشه‌ای مطلق نیست و بگوییم نمی‌توانیم با اندیشه‌ها قرآن را تفسیر کنیم، پس باید اندیشه‌ها را تحویل کرد؟ مثلاً در بحث قضا و قدر، الان آمده‌اند آن را با علوم روز بررسی کرده‌اند و ثابت کردند که عین تبیین قرآنی است و با قرآن کاملاً مطابقت دارد. این چه اشکالی دارد؟

آیت الله صادقی: اندیشه دو بُعد دارد. یک اندیشه‌ی خودی است و یک اندیشه بر محور قرآن است. اگر اندیشه‌ای که بر محور قرآن باشد، این درست است. برای اینکه آیاتی که امر به تفکر و تأمل می‌کند زیاد است. ما بدون اندیشه نمی‌توانیم کتاب و حیاتی را بفهمیم. بدون علم، کتاب علم را، بدون اندیشه، کتاب اندیشه را، بدون فکر، کتاب فکر را. منتها فکر باید بی شائبه باشد، مطلق به این معنا است فکری که ساخته و پرداخته‌ی نظرات خود نباشد. ممکن است فکری ساخته و پرداخته‌ی نظرات علم، نظرات حس باشد، که این نظرات غلط و صحیح دارد. موضوعی که مطلق نیست و غلط و صحیح دارد نمی‌تواند قرآن را تفسیر کند. بنابراین ما استفسار از قرآن می‌کنیم، تفسیر نمی‌کنیم.

استفسار از قرآن در بُعد اول با خود قرآن و در بعد دوم با اندیشه‌های بی شائبه است. اندیشه‌ای که رنگ نگرفته، با عینک بی رنگ برویم طرف خورشید، خورشید را می‌بینم. ولی با عینک با

رنگ، خورشید را رنگی می بینیم. با عینک اندیشه ی بی رنگ، فقط با دقت، با باریک بینی، با تفکر بر مبنای لغت و دلالات ادبی و معنوی قرآن، اگر هم اشکالات و اشتباهی در کار باشد با «امرهم شوری بینهم» (شوری، ۳۸/۴۲) حل می شود. یعنی کل معارف قرآن بجز تأویلاتی که اختصاص به معصومان دارد، عبارات و اشارات و لطائف، کلاً قابل فهم است، البته درجات دارد. یکی بیشتر می فهمد و یکی کم تر. و لکن در عبارات کلاً یکسان است.

بینات: لطفاً مطلق بودن را با مثالی بیان کنید تا روشن تر شود.

آیت اللّه صادقی: مطلق بودن دو بعد دارد. یک مطلق بودن معصوم است. یک مطلق بودن یعنی کاوش و کوشش در تفهّم بدون تأثیرگیری از آراء، از روایات، از افکار، بلکه صاف وارد شدن در مجال تفهّم آیات قرآنی. اگر ما فکر آزاد بدون تحمیل را بکار نیندیم، فکر و عقل و شعور و دقت، بیکاره خواهند بود. بنابراین فکر و عقل و شعور و علم است، منتها علم مطلق. اگر با عقل مطلق و فطرت مطلق و علم مطلق، کاوش و کوشش بدون نظر به این طرف و آن طرف بکنیم، بر مبنای دلالات بینات قرآنی، قرآن را کاملاً فهمید.

بینات: سوال بعدی ما راجع به شیوه نگارش تفسیر خود حضرت عالی است. حضرت عالی در تفسیرتان بسیار از صناعت ترجمه ی مرسل استفاده کرده اید و از مصدر صناعی استفاده ای گسترده برده اید. اولاً این شیوه را که شیوه ی غیر معمول است به چه انگیزه انتخاب کرده اید و ثانیاً این شیوه، به عقیده ی خودتان چه کمکی در فهم معانی قرآن می کند.

آیت اللّه صادقی: همان طور که بارها عرض کردم، قرآن در کل ابعاد در بالاترین مراحل اعجاز است. پس ما که می خواهیم ترجمه ای یا تفسیری، استفساری از قرآن بکنیم، باید تالی تلو قرآن باشد. تالی تلو قرآن بودن یعنی دنبال قرآن رفتن. حتی المقدور از الفاظ قرآن، سجع قرآن، قافیه قرآن، وزن قرآن، ادب قرآن و الفاظ آن استفاده کردن و اگر این کار را نکنیم ما قرآن را درست ترجمه و یا تفسیر نکرده ایم. چون محور اول خود قرآن است، ما که مانند قرآن نمی توانیم الفاظی بیاوریم و تفسیر کنیم. بنابراین تالی تلو قرآن، همان طور که معصومان از رسول و ائمه علیهم السلام تالی تلو قرآنند و سنت تالی تلو قرآن است، ما هم تالی تلو قرآنیم. در تفهّمش، در استدلالش، در دلالتش، در الفاظش... کسی آورده یا نیاورده کاری نداریم... لکن قرآن در زیبایی تعبیر بی نظیر هست یا نه؟ ما هم باید در زیبایی تعبیر تفسیرمان و ترجمه مان بی نظیر باشیم. البته آن مقدار که امکان دارد. الآن بعضی از تفاسیر، عربی است. ولی عربی شبیه به فارسی است. ما همان گونه

که اقتباس معنوی از قرآن می‌کنیم، در حد امکان، اقتباس لفظی هم برای ادای معنی می‌کنیم. در این دو سه ساله ی اخیر - چون ترجمه‌ها و تفسیرهای قرآن را مطلق ندیدیم - ترجمان قرآن را به زبان فارسی، یک جلد ترجمه و پنج جلد تفسیر آیاتی از قرآن را - که خلاصه ی حدود شصت سال تفکر قرآنی است تألیف کردم، امید است به زودی در دسترش قرآن پژوهان قرار گیرد. ما از وزن، لفظ، لغت، ادب، ترتیب، تنظیم، از کل جهات قرآن تا مقداری که در توان و امکان مان هست بایستی استفاده کنیم. اشخاصی از حوزه بودند که می‌گفتند تفسیر شما عربی‌اش مشکل است. من در جواب عرض می‌کردم که عربی مشکل نیست. شما عرب نیستید. و الا عرب‌های ساده‌ی بی سواد هم می‌فهمند و استفاده می‌کنند. من یادم هست، که این جلد سی‌ام که چاپ شد، پس بزرگ من - احمد، دار الکتاب داشت - برد قاهره. گفت: تلویزیون قاهره در معرض کتاب، بیست دقیقه راجع به الفرقان بحث می‌کرد. نه تنها بلکه راجع به معنایش راجع به لفظش نیز. گفت: از نظر لفظ و بلاغت و فصاحت فوق کل تفسیر است. آقای شیخ موسی آل یاسین در مجمع علمای لبنان که خیلی با ما خوب نبودند، می‌گفت، شیخنا تفسیرک یحلق علی كافة التفاسیر شیعیه و سنّیه، لفظیه و معنویه. گفتم: چطور یحلق، گفت من هم تفسیر نوشتیم. ولی خوب این عبارات شما کجا و عبارات ما کجا، آشیخ محمد جواد مغنیه لبنانی - نویسنده‌ی معروف - نظرم هست که در مکتبه‌ای لبنانی، گفت که: انا کاتب کتاب الشیعه والحاکمون: من کتاب شیعه و حاکمان را نوشتیم. گفتم: وانا کاتب کتاب علی والحاکمون: من هم کتاب علی و حاکمان را نگاهشته‌ام، وعلی علیه السلام امام شیعه است. گفت: کتاب شما هم امام کتاب من است.

این لطف خاص نه از من است، بلکه از قرآن است. یعنی من کوشش و کاوش صد در صد در دو جهت کردم. یک جهت در تبیین معانی قرآن و یک جهت در الفاظ. در هر دو جهت به‌طور برابر همان‌طور که قرآن در لفظش فوق العاده است در معنایش هم فوق العاده است. ما حساب کردیم که در لفظ و معنا استفسار قرآنی که تفسیر گفته می‌شود، تالی قرآن باشد.

از کل قرآن پژوهان جهان انتظار دارم که با دقت‌های فراوانشان در معارف قرآن، اسلام را از اختلافات عقیدتی و احکامی نجات بخشند، و در صورت لزوم این بنده برای پاسخگویی درباره‌ی معارف قرآنی با تلفن شماره‌ی /۲۹۳۴۴۲۵ قم، همواره آماده‌ام، که «امرهم شوری بینهم» در امر قرآنی، تا اندازه‌ی توانمان تحقق یابد. «والله العالم».

